ابوالقاسم رحمانی
دبیرگروه جامعه

- مهندس، اون تو اصلا هوا نیست، من سینه‌هام سنگین شده. واقعا دیگه خسته‌ام، نمی‌تونم بیشتر از این به کندن ادامه بدم و جلو برم.

- برو، الان پنج‌روزه داریم می‌گنید، دیگه نباید خیلی مونده باشه، اینا رفیقامون بودن، همکارمون بودن، به خودتون خیلی فشار نیارید، ولی خب چاره نیست، به کندن ادامه بدید و برید جلو تا ان‌شاءالله پیداشون کنیم.

- مهندس ما که کم نمی‌داریم، به‌خدا هوا نیست اصلا، آرکبندی هم درست نیست، می‌ترسم بیشتر بریم جلو دوباره ماها هم زیر آوار بمونیم. خیلی خسته‌ام، همه بچه‌ها خسته شدن، واگن برای بیرون آوردن زغال سنگ هم کمه، ماهرچی بگنیم با این سرعت خروج بازم خیلی نمی‌تونیم پیش بریم.

- مهندس ما که نمی‌دارییم، به‌خدا هوا نیست اصلا، آرکبندی هم درست نیست، می‌ترسم بیشتر برید جلو دوباره ماها هم زیر آوار بمونیم. خیلی خسته‌ام، همه بچه‌ها خسته شدن، واگن برای بیرون آوردن زغال سنگ هم کمه، ماهرچی بگنیم با این سرعت خروج بازم خیلی نمی‌تونیم پیش بریم.

- چشم مهندس، به‌کم نفس بگیریم، به‌کم استراحت کنیم، الان دوباره می‌ریم و ادامه می‌دیم. آخه نمی‌دونیم دقیقا کجا افتاده، ماهاینجا هرازچند آوار و انقاق دیدیم، این مدلی اصلا سابقه نداشته، ناظر میگه آرکبندی‌ها درست بوده، منتها پچه‌هایی که دیدن میگن درست اینمنی رعایت نشده که این شده نتیجه.

- حالا برید شما، ازشون نشونه‌ای پیدا کردید سریع اطلاع بدید...

ساعت ۹ صبح چهارشنبه، پنجمین روز محبوس شدن دو معدنکار در معدن زغال‌سنگ طزره شهرستان دامغان، در ترمینال جنوب، سواری‌های سمنان را سوار شدم و با تاخیر چندروزه (که کاش اینقدر تاخیر نمی‌کردم) راهی سمنان شدم و بعد از آن هم دامغان! به‌خاطر کرونا هم مسافرها کم شده بود و هم چندان دیالوگی شکل نمی‌گرفت. اگر هم حرفی بود، حول کرونا و سختی زندگی و مرگ‌ومیر و در بهترین حالت، انتخابات بود و به‌قول راننده: «عاقبت‌مون چی میشه؟» ایوانکی را رد می‌کردیم که با‌لاخره راننده سر صحبت را با سرنشین جلویی باز کرد. مسافر آن قرغ موسیقی- که صدایش با هندزفری هم به گوش من که عقب ماشین نشسته بودم می‌رسید- بود که اصلا حواسه نشد صحبت را با راننده‌اش پی بگیرد و با حرف می‌زند و از گرانی بنزین تا سمیلیون هزینه هر جفت لاستیک می‌گوید و بیراهش را به این سو می‌کشاند که کمی گوشی هندزفری‌اش را درآورد و به او خیره شد. بلافاصله بعد از پایان گلایه‌ها و ناراحتی‌هایش، سراغ پرسیدن موقع صحبت کردن چشم‌وچشم مخاطب حرف زد، برای همین مدام به عقب برمی‌گشت و چندباری هم برای مدت حواسش پرت شد و تا چند ثانیه‌ای تصادف رفت‌وآزار نمره‌هایی که بد شده بود و بیراهش را به این سو کشاند. کمی گذشت و بالاخره دوزاری راننده افتاد که تمام این مدت با فرمان اتومبیل حرف می‌زده نه با سرنشین جلویی ماشین، اما من برای اینکه نطقش کور نشود و کمی هم حوصله خودم سر نرود، از او تقاضا کردم که